



Vol. 12 | Issue. 46 | 2025 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2026.566077.1482>

## The Divine-Oriented Human and the Logic of Resistance: An Anthropological Inquiry within the Philosophical Horizon of Imam Khomeini's Letter to Gorbachev

Seyyed Zakaria Mahmoudiraja 

Assistant Professor of Political Science, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, (Corresponding author) [z.mahmudiraja@scu.ac.ir](mailto:z.mahmudiraja@scu.ac.ir)

Mohammad Mahmoudikia 

Assistant Professor of Political Thought in Islam, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute, Tehran, Iran. [mmahmoudikia@yahoo.com](mailto:mmahmoudikia@yahoo.com)

Abdullah Pirouzi 

Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Humanities, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran. [piroziabdola@yahoo.com](mailto:piroziabdola@yahoo.com)

### Article Info

### Abstract

#### Article Type:

Research Article

#### Received:

2025 /11 /17

#### Revised:

2025 /11 /28

#### Accepted:

2025 /12 /06

#### Published Online:

2026 /01 /20

In contemporary political and theological thought, the human condition and its relation to resistance have acquired fundamental importance amid the crisis of modern rationality. Focusing on Imam Khomeini's (r.a.) letter to Mikhail Gorbachev, this study offers a philosophical rereading of the concept of the theologically oriented human as the anthropological foundation of the theology of resistance. The core issue addressed in this study lies in how the deadlock of the self-sufficient, material conception of the human within the horizon of modernity becomes, in Imam Khomeini's thought, the ground for a transformation in the understanding of humanity, meaning, and political action through which resistance is elevated from a merely reactive practice to an existential and theocentric horizon. Methodologically, the study adopts a qualitative approach based on network oriented thematic analysis in conjunction with Quentin Skinner's intentional hermeneutics. Through this analytical process, more than one hundred initial themes were identified and systematically organized into four overarching axes: the theologically oriented human and the theology of resistance; fitrah and monotheistic rationality; the critique of materialist anthropology and the horizon of sacred meaning; and Islam as a system of epistemic and social salvation. The findings demonstrate that within this framework, the theologically oriented human does not function as a merely ethical ideal, but rather as the pivotal axis that integrates meaning, power, and justice within individual and social life. Accordingly, the theology of resistance is articulated as a coherent theoretical possibility for confronting the crisis of the modern human and the semantic and existential ruptures that accompany it.

**Keywords:** Theology of resistance, Tawhidi (unity-centered or monotheistic) anthropology, Imam Khomeini, Gorbachev, thematic analysis, Quentin Skinner.



## انسان متأله و منطق مقاومت: تأملی انسان‌شناختی در افق فلسفی نامه امام خمینی به گورباچف

سیدزکریا محمودی رجا <sup>✉</sup>

استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول). [z.mahmudiraja@scu.ac.ir](mailto:z.mahmudiraja@scu.ac.ir)

محمد محمودی کیا <sup>✉</sup>

استادیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

[mmahmoudikia@yahoo.com](mailto:mmahmoudikia@yahoo.com)

عبدالله پیروزی <sup>✉</sup>

استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

[piroziabdola@yahoo.com](mailto:piroziabdola@yahoo.com)

چکیده	اطلاعات مقاله
در اندیشه سیاسی و الهیاتی معاصر، مسئله انسان و نسبت او با مقاومت در بستر بحران عقلانیت مدرن، اهمیتی بنیادین دارد. این پژوهش با تمرکز بر نامه امام خمینی به گورباچف، به بازخوانی فلسفی صورت‌بندی «انسان متأله» به‌مثابه مبنای انسان‌شناختی الهیات مقاومت می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش ناظر بر این پرسش است که چگونه بن‌بست انسان مادی خودبنیاد در افق مدرنیته، زمینه‌ساز دگرگونی در فهم انسان، معنا و کنش سیاسی در اندیشه امام خمینی می‌شود و مقاومت را از سطح کنشی و واکنشی، به افقی وجودی و توحیدی ارتقا می‌دهد. روش تحقیق، کیفی و مبتنی بر تحلیل مضمون شبکه‌ای، همراه با هرمنوتیک قصد‌گرای اسکینر است. در این فرایند، بیش از یک‌صد مضمون اولیه استخراج شد که در قالب چهار محور فراگیر- «انسان متأله و الهیات مقاومت»، «فطرت و عقلانیت توحیدی»، «نقد انسان‌شناسی مادی» و «افق معنای قدسی و اسلام به‌مثابه نظام نجات معرفتی و اجتماعی»- سامان یافت. یافته‌ها نشان می‌دهد که در این چهارچوب، انسان متأله نه صرفاً یک آرمان اخلاقی، بلکه مدار پیوند معنا، قدرت و عدالت است و الهیات مقاومت بر این بنیان، به‌مثابه امکانی نظری برای مواجهه با بحران انسان مدرن صورت‌بندی می‌شود.	<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵</p> <p>انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۳۰</p> <p>صفحات: ۱۳۲- ۱۰۷</p>
<b>کلیدواژه‌ها:</b> الهیات مقاومت، انسان‌شناسی توحیدی، امام خمینی، گورباچف. تحلیل مضمون، اسکینر.	

## مقدمه

یکی از منازعات بنیادین در اندیشه سیاسی معاصر، نزاع بر سر چیستی انسان و حدود توان او در کنش تاریخی و سامان‌دهی زندگی جمعی است. در افق مدرنیته، این منازعه با تثبیت قرائتی از انسان به‌مثابه فاعل خودبنیاد حقیقت، به سود عقلانیتی پایان یافته است که سیاست و حکمرانی را از هرگونه نسبت ذاتی با امر قدسی منفک می‌سازد. این چهارچوب، انسان نه حامل معنا، بلکه تولیدکننده آن تلقی شد و عقلانیت، با گسست از ساحت وجودی و قدسی خود، به ابزاری برای مدیریت و مهار واقعیت فروکاسته گردید (فلاح‌پیشه و نوروزی، ۱۳۹۶، ص. ۵۹). پیامد این دگرگونی، استقرار عقلانیت سکولار به‌مثابه منطق مسلط بر علم، سیاست و نظم اجتماعی است. در نتیجه این تحول، مدرنیته به‌مثابه پروژه‌ای هستی‌شناختی، نظم سیاسی را بر مبنای گسست از متافیزیک بازتعریف کرد و صورت‌بندی‌هایی چون اومانیزم، سکولاریسم و لیبرالیسم به اشکال نهادی این انفصال تاریخی بدل شدند (میرباقری، ۱۳۹۶؛ عروتی موفق، ۱۳۹۵، ص. ۵۲؛ محمودی کیا، ۱۴۰۳، ص. ۱۰۱). در چنین افقی، مفهوم «مقاومت» نیز از معنای وجودی و انسان‌شناختی خود تهی شد و عموماً به کنشی واکنشی، ابزاری و در نهایت قابل‌جذب در منطق قدرت مسلط تقلیل یافت. در برابر این صورت‌بندی، انقلاب اسلامی ایران به‌مثابه رخدادی متمایز در تاریخ معاصر قابل‌تحلیل است؛ رخدادی که با نفی مبانی عقلانیت سکولار، امکان بازتعریف نسبت میان ایمان، انسان و قدرت سیاسی را فراهم ساخت (فوکو، ۱۴۰۴، صص. ۳۰-۲۵؛ محمدی، ۱۳۹۶). با این حال، مسئله اصلی در تفسیر این انقلاب آن است که آیا باید آن را صرفاً نوعی دگرگونی سیاسی - ایدئولوژیک دانست، یا آنکه با جابجایی عمیق‌تری در بنیان‌های انسان‌شناختی و عقلانیت سیاسی روبرو هستیم؛ جابجایی‌ای که پیامدهای مستقیمی برای فهم مقاومت و شیوه‌های حکمرانی به همراه دارد (جعفری، ۱۳۹۵، ص. ۷۵). در این میان، جایگاه امام خمینی به‌عنوان رهبر و نظریه‌پرداز انقلاب، واجد اهمیتی محوری است. در اندیشه ایشان که ریشه در سنت عرفان شیعی دارد، انسان صرفاً موجودی تاریخی و محدود به مناسبات مادی تلقی نمی‌شود، بلکه «انسان متأله»‌ای است که از رهگذر اتصال به حقیقت توحیدی، توان معنابخشی به عمل، کنش تاریخی و سامان سیاسی را کسب می‌کند. بر این اساس، حکومت در این دستگاه فکری نه صرفاً سازوکاری اجرایی، بلکه جلوه‌ای تاریخی از سلوک جمعی توحیدی و تجلی اجتماعی ایمان محسوب

می‌شود. دلالت‌های این تلقی انسان‌شناختی به صورت فشرده و نمادین در نامه امام خمینی به میخائیل گورباچف متجلی شده است. این نامه را می‌توان نه یک هشدار دیپلماتیک، بلکه مداخله‌ای فلسفی در مواجهه با بن‌بست انسان‌شناسی مدرن دانست که با نقد بنیادهای فلسفه مادی، امکان بازاندیشی در نسبت میان انسان، حقیقت و امر قدسی را پیش روی مخاطب می‌نهد. در این افق نظری، مقاومت نه به مثابه کنشی تقلیل یافته به سیاست، بلکه به عنوان پیامد نوع خاصی از فهم انسان و نسبت وجودی او با خداوند معنا می‌یابد. از این رو، مسئله محوری پژوهش حاضر تبیین تمایز میان انسان‌شناسی مدرن و انسان‌شناسی توحیدی در اندیشه امام خمینی و بررسی دلالت‌های آن برای بازفهم مفهوم مقاومت است.

### ۱. پیشینه تحقیق

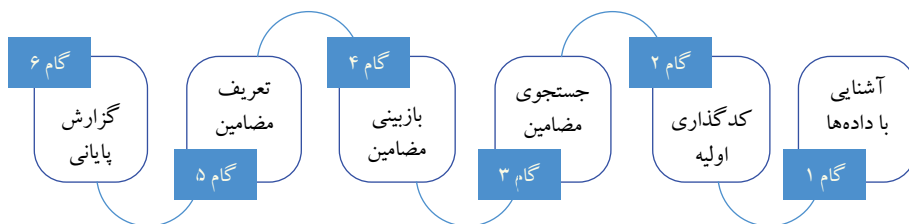
پژوهش‌های متعددی اندیشه امام خمینی را در نسبت با دین و سیاست بررسی کرده‌اند. در این میان، برخی مطالعات با تمرکز بر نامه امام به میخائیل گورباچف، این متن را فراتر از یک پیام سیاسی دانسته و آن را واجد دلالت‌های فلسفی و معرفتی تلقی کرده‌اند. درویشی سه‌تلائی (۱۳۸۷) با ارائه قرائتی کلان از سیاست متأله، این نامه را به مثابه نقدی بر بحران‌های معرفتی فلسفه مادی و محدودیت‌های عقل خودبنیاد تفسیر می‌کند؛ بی‌آنکه وارد صورت‌بندی نظام‌مند انسان‌شناختی یا تبیین نسبت آن با مفهوم مقاومت شود. در سطح انسان‌شناسی، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که در اندیشه امام، انسان موجودی الهی و برخوردار از حرکت وجودی است و کنش اجتماعی و سیاسی او تنها در افق توحید معنا می‌یابد (ناصح و اسدی، ۱۳۹۵؛ رسولی شربانی و همکاران، ۱۳۹۲؛ میرزایی، ۱۳۹۰). در همین چهارچوب، سیاست به مثابه جلوه تحقق کمال انسانی تفسیر شده است. همچنین نامه امام به گورباچف در آثار تفسیری - الهیاتی، به عنوان نقدی بنیادین بر ماتریالیسم و نفی ساحت روحانی انسان خوانده شده است (جوادی‌آملی، ۱۳۷۸؛ سلیمی، ۱۳۹۵؛ مهرابی کوشکی، ۱۴۰۰) ولایت فقیه را صورت نهایی انسان‌شناسی توحیدی دانسته، در پیوند با مقاومت نیز، برخی مطالعات آن را برخاسته از عقلانیت الهی و فطرت پویا دانسته و متکی بر انسان‌شناسی توحیدی تفسیر کرده‌اند (همدانی و ملکوتیان، ۱۴۰۱؛ احمدپور، ۱۴۰۱).

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رهیافت هرمنوتیکی اسکینر و تحلیل مضمون، نامه امام خمینی به گورباچف را در مقام یک کنش فلسفی - معرفتی بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه در این متن، انسان‌شناسی توحیدی به تولید عقلانیتی معطوف به مقاومت می‌انجامد که در آن، «انسان متأله» به‌مثابه فاعل عقلانی کنشگر صورت‌بندی می‌شود.

## ۲. روش تحقیق و ابزار تجزیه و تحلیل

پژوهش حاضر با رویکردی تفسیری - توسعه‌ای در صدد واکاوی منطق انسان‌شناختی و بنیان‌های معرفتی نامه امام خمینی به میخائیل گورباچف است؛ نامه‌ای که در افق فلسفه سیاسی و تمدنی انقلاب اسلامی، نه صرفاً در مقام گفتاری دیپلماتیک، بلکه به‌منزله متنی فلسفی و تاریخی ظاهر می‌شود که مبانی عقلانیت مقاوم و شخصیتی «انسان متأله» را بازتاب می‌دهد. این نوشتار در پی آن است تا با اتکای به روش کیفی تحلیل مضمون و رهیافت هرمنوتیک قصد‌گرای کوئینتن اسکینر، به کشف لایه‌های پنهان و تکوین یافته معنا در متن نامه پرداخته و نسبت آن را با بنیادهای انسان‌شناسی توحیدی و منطق مقاومت در برابر ساختار معرفتی و سیاسی غرب آشکار سازد. این نامه، در سطح نظری، نماد تمایز دو پارادایم معرفت‌بنیاد و قدرت‌بنیاد است؛ جایی که امام خمینی در درون گفتمان مدرنیته متأخر، از مسیر بازخوانی حقیقت انسان، عقل و خدا، به افشای بُن‌فلسفی بحران معنای غرب می‌پردازد (هاشم‌پور و حقیقی، ۱۳۹۹، ص. ۲۲۲). در این چهارچوب، روش گردآوری داده‌ها بر سه محور سامان‌یافته است: الف) بررسی منابع فلسفی و انسان‌شناختی مرتبط با اندیشه امام خمینی و مبانی حکمرانی توحیدی؛ ب) مطالعه اسنادی متن کامل نامه امام به گورباچف همراه با زمینه تاریخی، اجتماعی و معرفتی صدور آن برای فهم بستر بحران فلسفی شوروی؛ ج) استخراج داده‌های معرفتی و زبانی برای بازتولید شبکه مضامین در متن نامه و تکوین مدل تفسیری انسان متأله. در تحلیل داده‌ها، روش تحلیل مضمون بر اساس مدل شش مرحله‌ای اجرا شد که به‌صورت زیر در شکل مربوط درج شده است:

شکل ۱: مراحل انجام تحقیق مبتنی بر تحلیل مضمون (Clarke &amp; Braun, 2013)



آشنایی با داده‌ها، کدگذاری اولیه، جستجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف مضامین و گزارش نهایی. این فرایند با تمرکز بر گزاره‌های کلیدی متن نامه انجام گرفت تا از خلال تکرارهای معنایی، شبکه مفهومی متن در سه سطح «مضامین پایه»، «مضامین سازمان‌دهنده» و «مضمون فراگیر» استخراج شود. از نظر چهارچوب نظری، رهیافت هرمنوتیکی قصدگرای اسکینر به‌عنوان دستگاه تفسیر انتخاب شد؛ زیرا با جداسازی از دو رویکرد متن‌محور و زمینه‌محور، امکان تحلیل گفتار سیاسی در بستر تاریخی و نیت معرفتی گوینده را فراهم می‌سازد (Skinner, 2002, p.76؛ تولی، ۱۳۸۳، ص. ۶۵؛ حقیقت، ۱۳۹۳). اسکینر معنا را محصول پیوند میان کنش زبانی، موقعیت تاریخی و منطق گفتمانی عصر می‌داند؛ از این رو، در تحلیل نامه امام خمینی، سه مرحله روش او لحاظ شد: ۱. بررسی متون و آثار مؤلف برای بازسازی شبکه مفاهیم متأله و نسبت آن با سنت فلسفی صدرایی و عرفانی؛ ۲. بازآفرینی زمینه تاریخی-اجتماعی صدور نامه در مقطع افول ایدئولوژی ماتریالیستی شوروی و بحران معنا در عقلانیت مدرن؛ ۳. فهم نظریات مؤلف از خلال ساختار گفتاری نامه که نیت آن فراخوانی به تحول هستی‌شناختی و بازگشت بشر به مقام الهی است (Skinner, 1981, p.2؛ محمودی کیا، ۱۴۰۳، ص. ۸۴). اسکینر همچنین با نقد افسانه تداوم مفاهیم، نشان می‌دهد که معنای مفاهیم سیاسی در متن کنش زبانی و در وضعیت‌های بحرانی معنا متولد می‌شود (اسکینر، ۱۳۹۹، ج ۱، صص. ۱۱۳-۱۱۰؛ قاسمی، ۱۳۹۹، ص. ۴۷). بدین ترتیب، تحلیل نامه در پی فهم عملکرد گفتار امام خمینی در بافت تاریخی مشخص و کشف نیت معرفتی نهفته در نوع خطاب‌ها و مفاهیم فلسفی آن است، نه صرفاً در تفسیر گزاره‌های الهیاتی سطحی. رهیافت هرمنوتیکی اسکینر در این پژوهش با روش تحلیل مضمون تلفیق شد تا با حفظ منطق تفسیر نیت و زمینه، بتوان شبکه معنایی «انسان متأله و مقاومت معرفتی» را در متن استخراج کرد و از سطح نشانه‌های ظاهری

به سطح منطق زبانی و کنش گفتاری امام خمینی گذر نمود. بدین سان، تلفیق دو رویکرد تحلیل مضمون و هرمنوتیک اسکینر - سازوکاری را فراهم می‌سازد برای تحلیل ادبی، فلسفی و تاریخی متن که در ادامه مقاله در بخش یافته‌ها و تفسیر نهایی بسط داده خواهد شد. در این مرحله صرفاً به چگونگی انجام تلفیق اشاره شد و از بیان نتایج پرهیز می‌گردد تا انسجام بحث نظری و مسئله‌محور حفظ شود.

### ۳. مفهوم‌شناسی

#### ۳-۱. الهیات مقاومت

الهیات مقاومت به منزله افقی تمدنی در دستگاه معرفتی اسلام انقلابی فهم می‌شود؛ افقی که در آن، مقاومت نه واکنشی مقطعی به سلطه، بلکه تعیین تاریخی نسبت امر الهی و امر انسانی است. این الهیات از معرفت توحیدی برمی‌خیزد؛ معرفتی که انسان را حامل مأموریتی وجودی برای تحقق قسط، نفی استکبار و رهایی از بندگی قدرت مادی معرفی می‌کند (میرباقری، ۱۳۹۶؛ غفاری هشتچین و همکاران، ۱۴۰۰، صص. ۲۴-۲۳). از این رو، مقاومت را صورت تاریخی دفاع از معنا در برابر زمین‌گرایی مدرن می‌داند (کیا و همکاران، ۱۴۰۱، صص. ۶۲-۶۴). از حیث تمدنی، الهیات مقاومت پاسخی به بحران عقل ابزاری و سکولاریسم مدرن است و در گفتمان محور مقاومت، به مثابه امتداد اجتماعی انقلاب اسلامی، چهارچوبی برای شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی فراهم می‌سازد؛ تمدنی که نه بر انباشت مادی، بلکه بر عقلانیت توحیدی و عدالت تاریخی استوار است (هاشم‌پور و حقیقی، ۱۳۹۹، ص. ۲۲۲؛ عراقی، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۸). در سطح معرفتی، این الهیات با نقد اومانیزم سکولار و نفی جبرگرایی تاریخی، از یک سو خودبنیادی انسان مدرن را فرو می‌کاهد و از سوی دیگر انسان را کنشگر و مسئول تحقق حقیقت می‌داند؛ بنیانی که بر عقل ایمانی جهت‌دار و تعهد تاریخی استوار است (میرباقری، ۱۳۹۶؛ نصراصفهانی و همکاران، ۱۴۰۲، صص. ۱۳۵-۱۳۶؛ محمودی رجا و همکاران، ۱۳۹۵). در بُعد فرهنگی، الهیات مقاومت فرهنگ را میدان تکوین ایمان و حافظه جمعی امت می‌فهمد و مقاومت فرهنگی را کنشی آگاهانه در برابر استحاله هژمونیک غرب می‌داند که با احیای حافظه قدسی و بازسازی سبک زندگی توحیدی پیوند دارد (غفاری هشتچین و همکاران، ۱۴۰۰، صص. ۲۳-۲۴). در نسبت با مسئله پژوهش، الهیات مقاومت زیست‌جهان‌معنایی «انسان

متأله» را تبیین می‌کند؛ انسانی که منطق مقاومت را در خویش متحقق می‌سازد و به عقلانیتی نو، یعنی عقلانیت مقاوم، دست می‌یابد. از همین منظر، نامه امام خمینی به گورباچف را می‌توان بیانیه‌ای دانست که افول انسان خودبنیاد مدرن و گشایش افق انسان مقاوم را در سطح فلسفی - سیاسی اعلام می‌کند.

### ۳-۲. انسان‌شناسی متأله

انسان‌شناسی در دستگاه معرفتی فلسفه تمدن، جایگاهی بنیادین و تعیین‌کننده دارد؛ زیرا هم بنیان معرفتی و ارزشی علوم انسانی را شکل می‌دهد و هم چهارچوب معنابخشی به کنش، نهاد و فرهنگ را فراهم می‌آورد. از این رو، انسان‌شناسی به‌مثابه دانشی فلسفی - اجتماعی، با تبیین ماهیت و غایت انسان، شالوده نظریه‌پردازی‌ها و نظام‌های تمدنی را می‌سازد و تلقی از عدالت، آزادی و معنای زندگی را جهت‌دهی می‌کند (سلطانی و همکاران، ۱۳۹۸، صص. ۱۱-۱۰؛ کمالی‌زاده و باقری‌دولت‌آبادی ۱۴۰۰، ص. ۵۴).

بحران معرفتی جهان مدرن را می‌توان در فروکاست انسان به موجودی تجربه‌گرا، سودمحور و فاقد غایت قدسی ردیابی کرد؛ کاهشی که انسان را از مقام وجودی خویش جدا ساخته و او را به ابزاری در نظم مادی بدل کرده است (محمودی‌رجا و آل سیدعفور، ۱۴۰۴، صص. ۱۵۹-۱۳۳). از منظر فلسفه تمدن، هرگونه نقد تمدن غرب یا احیای تمدن اسلامی ناگزیر از بازخوانی «تصویر انسان» آغاز می‌شود؛ چراکه تلقی از هستی، به‌طور ضروری به تلقی از انسان و ابزارهای معرفت او می‌انجامد و عقل، وحی، قلب و حس در امتداد این مدل انسان‌شناختی معنا می‌یابند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۲۲۴؛ محمودی‌رجا، ۱۴۰۴؛ میرزایی و خسروپناه، ۱۳۸۹، ص. ۴۷). در سیر تاریخی اندیشه، سه رویکرد کلان در تعریف انسان شکل گرفته است: انسان‌شناسی عقلی، تجربی و الهی. رویکرد عقلی کمال انسان را در تعادل عقلانی و اخلاقی جستجو می‌کند، انسان‌شناسی تجربی با تقلیل انسان به ساحت زیستی و طبیعی، تبیین او را به داده‌های حسی محدود می‌سازد و در مقابل، انسان‌شناسی الهی با اتکا بر معرفت توحیدی، انسان را موجودی ذومراتب، واجد ساحت‌های جسمانی و روحانی و برخوردار از شأن خلافت الهی معرفی می‌کند (فلاح‌پیشه و نوروزی، ۱۳۹۶، صص. ۶۳-۶۲؛ دیرکس، ۱۳۸۹، صص. ۷۲-۷۱؛ جوادی‌آملی، ۱۳۸۷، ص. ۱۵۱؛ پارسانیا، ۱۳۸۳، صص. ۱۳۷-۱۳۶).

در بطن انسان‌شناسی الهی، مفهوم «انسان متأله» دلالتی متمایز می‌یابد. انسان متأله صرفاً انسانی اخلاقی یا دین‌دار نیست، بلکه انسانی است که عقل، اراده، کنش و تاریخ‌مندی او در نسبت فعال با توحید سامان‌یافته است. تأله در این معنا، وضعیتی وجودی و معرفتی است که در آن عقل از صورت ابزاری و خودبنیاد خارج شده و به عقل قدسی ارتقا می‌یابد و اراده انسان در افق غایت الهی معنا می‌گیرد (محمودی رجا، ۱۴۰۴).

انسان‌شناسی اسلامی در امتداد این معنا، انسان را مظهر جامع اسماء الهی، حامل امانت الهی و فاعل مسئول در تاریخ می‌داند (سلطانی و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ص. ۲۲۵). انسان در این دستگاه دارای دو ساحت پیوسته طبیعت و فطرت است؛ فطرتی که میل به حق و خیر را نهادینه کرده و جهت حرکت انسان به سوی کمال را تعیین می‌کند (مقیم، ۱۳۹۱، ص. ۸). عقل، وحی و فطرت در انسان متأله به وحدتی کارکردی می‌رسند و از خلال ارتقای معرفت نفس به معرفت رب، امکان سامان‌یابی کنش فردی و جمعی فراهم می‌شود. چنین انسانی، نه منزوی از اجتماع است و نه منحل در ساختار قدرت، بلکه واجد قابلیت کنش تمدنی و مسئولیت اخلاقی است؛ امری که در تأکید قرآن بر فطرت الهی و کرامت ذاتی انسان تبیین شده است (کمالی‌زاده و باقری دولت‌آبادی، ۱۴۰۰، ص. ۵۳). براین اساس، انسان متأله مفهومی انسان‌شناختی است که خدامحوری در معرفت، غایت‌مندی کنش، کرامت ذاتی و جامعیت وجودی را توأمان در خود جمع می‌کند و انسانی را بازنمایی می‌کند که فاعل معنا، حامل رسالت قدسی و برخوردار از توان مقاومت در برابر تقلیل‌گرایی‌های مدرن است (محمودی رجا، ۱۴۰۴، ص. ۱۳۰). در مجموع، انسان‌شناسی توحیدی با محوریت انسان متأله، چهارچوبی فلسفی - معرفتی برای فهم انسان ارائه می‌دهد که در آن، انسان با عقل قدسی و اختیار آگاهانه، مسیر صعود از طبیعت به کمال الهی را در ساحت تاریخ و اجتماع می‌پیماید.

## ۴. یافته‌های توصیفی

### ۴-۱. انسان‌شناسی سیاسی متأله در اندیشه امام خمینی

در نظام معرفتی امام خمینی، انسان سیاسی پیش از آنکه کنشگری تاریخی باشد، حقیقتی وجودی است؛ موجودی ذومراتب که در بستر حرکت جوهری از مراتب ناسوت تا لاهوت در جریان قبض و بسط دائمی معنا زیست می‌کند. در این سیر وجودی، فطرت نخستین حد ظهور سیاست است: جوهر توحیدی نهفته در ذات انسان که میل ذاتی به حق و عدالت دارد و به مثابه مبنای انسان‌شناسی امام، بنیاد هر نظام سیاسی تلقی می‌شود (امام خمینی، ۱۳۸۲؛ محمودی کیا، ۱۴۰۳، ص. ۹۹). از درون فطرت، عقل قدسی زاده می‌شود؛ نیرویی که معرفت را از سطح ادراک ابزاری فراتر برده و آن را به «عقل متأله» بدل می‌سازد؛ عقلی که خدا-مرکز است و حقیقت را در نسبت با مبدأ می‌فهمد. در اندیشه امام خمینی، فعلیت یافتن عقل قدسی نقطه آغاز گشایش ساحت دوم وجودی انسان است؛ ساحتی که در آن، کنش انسانی از سطح طبیعت و مصلحت عبور کرده و به افق معنا و هدایت وارد می‌شود. این گشایش وجودی، خود را در مفهوم «مقاومت» متجلی می‌سازد؛ مقاومتی که نه واکنشی صرف به فشارهای بیرونی، بلکه ظهور عقل نورانی در میدان تراحم نیروهای درونی و بیرونی انسان است. از این منظر، مقاومت حرکتی وجودی از نقص به کمال و از ظلمت طبیعت به نور معناست و کنش سیاسی را از سطح واکنش به مرتبه سلوک ارتقا می‌دهد (مقیم، ۱۳۹۱، صص. ۱۴-۱۳). بر همین اساس، مقاومت در اندیشه امام انسان را از فیزیک قدرت به متافیزیک آزادی منتقل می‌کند و جوهر سیاست را از مناسبات سلطه به مناسک هدایت دگرگون می‌سازد. باین حال، این حرکت وجودی اگر فاقد نقطه اتکای الهی باشد، در سطح اخلاق فردی یا کنش‌های مقطعی متوقف می‌ماند. از این رو، عقل قدسی و مقاومت توحیدی تنها در نسبت با «ولایت» به کمال می‌رسند؛ نسبتی که در آن، پیوند انسان با خداوند در ساحت تاریخی و اجتماعی عینیت می‌یابد.

ولایت در اندیشه امام خمینی نه صرفاً یک اصل سیاسی، بلکه مدار تربیت انسان سیاسی است؛ حلقه‌ای که فطرت مخموره را به عقل قدسی متصل می‌کند و مسیر تکامل وجودی انسان را در بستر اجتماع سامان می‌بخشد. در این چهارچوب، کنش سیاسی از اراده فردی و محاسبه قدرت فاصله می‌گیرد و به استمرار قوس صعود فطرت در میدان تاریخ بدل می‌شود (امام خمینی، ۱۳۸۸، صص. ۷۹-۷۸؛ محمودی کیا، ۱۴۰۳، صص. ۱۷-۱۶). بدین سان، «انسان متأله»

در مقام فاعل ولایی تاریخ پدیدار می‌شود؛ انسانی که سیاست را نه عرصه تصرف، بلکه ساختی از تعهد و هدایت می‌فهمد. تجسد اجتماعی ولایت، به پیدایش «حکومت توحیدی» می‌انجامد؛ نظامی قدسی که ساختار بیرونی هدایت فطرت جمعی است. در چنین نظامی، سیاست شکل تاریخی سلوک انسان متأله می‌شود و مختصات انسان سیاسی مطلوب آشکار می‌گردد: عقل متأله به عنوان مبنای تصمیم‌گیری، عدالت به مثابه توازن میان فطرت و طبیعت، آزادی در معنای رهایی از غیر الله و مشارکت ولایی به عنوان ظهور وحدت فطری انسان در سطح اجتماع (عروتی موفق، ۱۳۹۵، صص. ۵۵-۵۳). در این چهارچوب، فرد و امت، عقل و عشق و فطرت و ولایت در یک پیوند سیال و معنادار به هم می‌رسند. در نتیجه، انسان سیاسی متأله در اندیشه امام خمینی، تجسد عینی جهان‌بینی توحیدی در عرصه تاریخ است؛ فاعلی معنوی که از فطرت آغاز می‌کند، با عقل قدسی تعقل می‌ورزد، در مقاومت وجودی زیست می‌کند و در پرتو ولایت به تحقق جمعی می‌رسد (محمودی کیا، ۱۴۰۳، صص. ۲۴-۲۰). بر این اساس، سیاست در مکتب امام خمینی نه شاخه‌ای از فلسفه عمل و نه صرفاً مدیریت قدرت، بلکه امتداد سلوک معرفتی انسان متأله است؛ منطقی که انسان و جامعه را از «نظام سلطه» به «نظام نجات» رهنمون می‌سازد و مقاومت را به مثابه کنش هدایت‌گر تاریخ معنا می‌کند.

## ۲-۴. کدگذاری متن نامه امام خمینی به گورباچف

در گام نخست تحلیل مضمون، متن کامل نامه امام خمینی به گورباچف با اتکا به مسئله پژوهش و مفهوم «انسان متأله» و بر اساس رهیافت هرمنوتیکی قصدگرایانه اسکینر، به عنوان یک واحد معنایی کلان کدگذاری شد. در این مرحله، گزاره‌های ناظر به نسبت انسان، خدا، معرفت و ماده استخراج گردید. در نتیجه کدگذاری باز، بیش از یک‌صد کد اولیه به دست آمد که به منظور تمرکز تحلیلی و رعایت محدودیت حجمی مقاله، پالایش شدند. از میان آن‌ها، ۲۰ مضمون محوری بر اساس سه معیار مشخص انتخاب گردید: شدت دلالت گفتمانی، نقش مفهومی در صورت‌بندی انسان‌شناختی متن و ارتباط مستقیم با مسئله اصلی پژوهش یعنی پیوند انسان متأله و منطق مقاومت. این مضامین نه بر پایه بسامد صرف، بلکه بر اساس کارکرد کنشی و جایگاه آن‌ها در شبکه معنایی متن برگزیده شده‌اند. این فرایند در ادامه آورده شده است:

الف) مضامین اولیه نامه امام به گورباچف<sup>۱</sup>

مضمون	عین گویه از متن نامه
فروپاشی مبنای خداگریز قدرت	«... در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدا زدایی» و «دین زدایی» از جامعه که تحقیقاً بزرگ‌ترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر نمایید؛ و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۰).
بحران انسان بی‌غایت مدرن	«... مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چراکه مکتبی است مادی و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱).
ناتوانی عقل ابزاری در درمان جامعه	«شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید که دیگران باید بیابند و اشتباهات شمارا جبران کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، صص. ۲۲۱-۲۲۰).
گذار از مادی‌گرایی به خدامداری	«باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست... مبارزه طولانی و بی‌هوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱).
زوال تاریخی ایدئولوژی مادی	«برای همه روشن است که از این‌پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چراکه مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱).
خطر جایگزینی مادیت غربی به‌جای الحاد شرقی	«از شما جداً می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ نشوید... آخرین لایه‌های پوسیده هفتادسال کثرتی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزداید» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱).

۱. نامه تاریخی امام خمینی را هیأت منتخب ایشان، متشکل از جوادی‌آملی، محمدجواد لاریجانی و مرضیه حدیده‌چی (دب‌اغ)، در ۱۳ دی ۱۳۶۷ در مسکو به میخائیل گورباچف تحویل دادند. با توجه به محدودیت حجم مقاله، در اینجا تنها به ۲۰ مضمون مهم آغازین متن نامه پرداخته می‌شود.

مضمون	عین گویه از متن نامه
تلاقی فطرت و حقیقت در تجربه دینی	«وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شما پس از هفتادسال بانگ «الله اکبر» و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت... به گوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی را از شوق به گریه انداخت» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۲).
نقد حس‌گرایی به‌مثابه مبنای انسان‌شناسی مادی	«مادیون معیار شناخت در جهان‌بینی خویش را «حس» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند... درحالی که معیار شناخت در جهان‌بینی الهی اعم از حس و عقل می‌باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۲).
اثبات تجرد نفس و آگاهی قدسی	«ماده و جسم هر چه باشد از خود بی‌خبر است... در صورتی که به عیان می‌بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است... پس در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۳).
فطرت کمال‌جو و میل به مطلق	«انسان در فطرت خود هر کمالی را به‌طور مطلق می‌خواهد... اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۳).
میل ذاتی به‌حق و بقاء	«انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۳).
انسان به‌مثابه خلیفه آگاه	«می‌داند کجاست؟ در محیطش چه می‌گذرد؟ در جهان چه غوغایی است... پس در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۳).
دعوت به معرفت عقلی - وحیانی	«اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان این‌گونه علوم... به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا... مراجعه کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، صص. ۲۲۴-۲۲۳).

مضمون	عین گویه از متن نامه
عقل قدسی و استقلال از ماده	«تا معلوم گردد که حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، صص. ۲۲۴-۲۲۳).
پیوند هستی، علم و نور	«به کتاب‌های سهروردی... در حکمت اشراق مراجعه نموده... که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می‌باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۴).
اسلام به‌مثابه افق نجات معرفتی	«از شما می‌خواهم درباره اسلام به‌صورت جدی تحقیق و تفحص کنید... ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلام می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۵).
عقلانیت توحیدی در برابر عقل ابزاری	«راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرت‌ها چون کوه استوار کرده است مخدر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدر جامعه است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۵).
تفکیک دین توحیدی از مذهب ابزاری	«آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورها... در اختیار ابرقدرت‌ها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است مخدر جامعه است؛ ولی این دیگر مذهب واقعی نیست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۵).
فراخوان به بازگشت وجودی از ماده به معنا	«بار دیگر به دو جهان‌بینی مادی و الهی بیندیشید... جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسره افسانه می‌دانند، درحالی که معیار شناخت در جهان‌بینی الهی اعم از حس و عقل است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۲).
اسلام به‌عنوان جایگزین خلأ انسان‌شناختی مدرن	«جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به‌راحتی می‌تواند خلأ اعتقادی نظام شمارا پر نماید... کشور ما همچون گذشته به حسن هم‌جواری و روابط متقابل معتقد است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۶).

ب) مضامین فراگیر و سازمان‌دهنده نامه امام به گورباچف

مضمون فراگیر	مضامین سازمان‌دهنده
انسان متأله به‌مثابه بنیاد الهیات مقاومت	۱. کرامت ذاتی و استقلال از ماده؛ ۲. آگاهی شهودی و حضور در حق؛ ۳. پیوند معرفت نفس و معرفت حق؛ ۴. تجرد روح و بقای وجودی؛ ۵. مقاومت به‌مثابه ساحت هستی‌شناختی انسان خدامحور؛ ۶. انسان به‌عنوان واسطه تحقق عدالت و معنا در تاریخ
فطرت و طریق معرفت؛ بنیان عقلانیت توحیدی	۱. فطرت کمال‌جو و میل به مطلق؛ ۲. عقل قدسی در برابر عقل ابزاری؛ ۳. علم مجرد به‌مثابه وجود غیرمادی؛ ۴. سنت معرفت عقلی و حیانی در حکمت اسلامی؛ ۵. تمایز علم حضوری و علم حسی؛ ۶. بازگشت به معنا از رهگذر خودشناسی
نقد انسان‌شناسی مادی و افق معنای قدسی	۱. بحران عقل ابزاری و فقدان معنا؛ ۲. زوال ایدئولوژی الحادی و پایان غایت‌باوری مادی؛ ۳. محدودیت حس در تولید معرفت؛ ۴. ناتوانی نظام‌های مادی در بازسازی انسان؛ ۵. تضاد میان علم تجربی و غایت انسانی؛ ۶. انسان بی‌غایت به‌مثابه نشانه فروپاشی تمدنی
اسلام به‌مثابه نظام نجات معرفتی و اجتماعی	۱. مذهب حقیقی به‌مثابه افق آزادی معرفتی؛ ۲. عدالت و توحید به‌عنوان منطق مقاومت اجتماعی؛ ۳. اسلام به‌منزله نظام عقلانی جامع (وحی + عقل + فطرت)؛ ۴. بازگشت وجودی از ماده به معنا؛ ۵. دعوت به تفکر فلسفی و احیای عقلانیت اسلامی؛ ۶. جمهوری اسلامی به‌عنوان تداوم تاریخی عقلانیت و حیانی

در گام دوم تحلیل، مضامین اولیه بر اساس روابط مفهومی، تداوم معنایی و پیوستگی دلالی در قالب خوشه‌های درونی بازآرایی شدند. این خوشه‌ها که از هم‌نشینی گزاره‌های هم‌میدان در سه ساحت غایت، معرفت و وجود پدید آمدند، به تدریج شبکه‌ای از معانی را شکل دادند که در آن، محورهای انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و الهیات مقاومت به‌عنوان سه ساحت بنیادین اندیشه مطرح در نامه امام خمینی به گورباچف آشکار شدند. حاصل

این مرحله، بیست و چهار مضمون سازمان دهنده بود که در چهار خوشه معنایی کلان تجمیع شدند؛ هر خوشه در واقع بازتاب یکی از ابعاد تکوین یافته مفهوم انسان متأله در ساختار گفتمانی نامه محسوب می‌شود. در مرحله نام گذاری نهایی، هر خوشه بر اساس بُعد مسلط معنایی خود به صورت یک مضمون فراگیر تعریف شد تا میدان معنایی آن در نسبت با کل ساختار متن و رویکرد انسان‌شناختی امام روشن گردد.

### ۳-۴. یافته‌های تحلیلی

یافته‌های پژوهش بر پایه مضامین اولیه، فراگیر و سازمان دهنده استخراج شده از متن نامه امام خمینی به گورباچف و با اتکا به روش تحلیل هرمنوتیکی قصد گرایانه اسکینر به دست آمده‌اند. این یافته‌ها حاصل بازخوانی نامه به مثابه کنشی گفتمانی در افق تاریخی و انسان‌شناختی خاص آن هستند که در زیر آورده شده است.

#### ۱-۳-۴. انسان متأله و الهیات مقاومت

در خوانش هرمنوتیکی نامه امام خمینی به گورباچف، این متن نه صرفاً نوشته‌ای عقیدتی یا بیانیه‌ای سیاسی، بلکه کنشی زبانی - عقلی است که در یک لحظه تاریخی خاص، به منازعه‌ای بنیادین در باب «حقیقت انسان» وارد می‌شود. امام در شرایطی سخن می‌گوید که به تعبیر خود ایشان، سیاست رسمی جهان مدرن بر «خدازدایی» و «دین زدایی» از جامعه استوار شده و این رویکرد «تحقیقاً بزرگ‌ترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم» وارد آورده است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۱۹). بر این اساس، نامه را نمی‌توان واکنشی احساسی یا تبلیغی دانست، بلکه باید آن را پاسخ عقلانی به بحرانی تلقی کرد که در نتیجه حذف امر قدسی از بنیان اندیشه و سیاست پدید آمده است؛ بحرانی که نقطه کانونی آن، فروکاستن انسان به فاعلی خودبسند در جهان مادی است. در این افق، امام مستقیماً با انسان‌شناسی مسلط مدرن وارد گفتگو می‌شود؛ انسان‌شناسی‌ای که در مارکسیسم، به عنوان مکتبی مادی‌گرا، صورت‌بندی نظری منسجم‌تری یافته است. از منظر مارکسیستی، انسان محصول مناسبات مادی و تاریخی است و رهایی او نیز در چهارچوب دگرگونی ساختارهای اقتصادی تعریف می‌شود. امام این مبنا را به صراحت به چالش می‌کشد و تصریح می‌کند: «مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای

واقعی انسان نیست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱). گزاره‌ای که در خود نامه نیز بر ناتوانی این مکتب در پاسخ‌گویی به نیازهای معنوی و وجودی انسان تأکید دارد. لذا مسئله اصلی در تحلیل امام، نه توزیع مالکیت است و نه صورت‌بندی قدرت سیاسی، بلکه بنیان انسان‌شناختی‌ای است که این ساختارها بر آن بنا شده‌اند. این نکته، آنجا روشن‌تر می‌شود که امام تأکید می‌کند: «مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱). بدین سان، الهیات مقاومت نه واکنشی سیاسی، بلکه پاسخی عقلانی به بحران انسان‌شناختی مدرنیته است. امام هشدار می‌دهد که اگر بحران سوسیالیسم صرفاً با «پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب» پاسخ داده شود، «نه تنها دردی از جامعه خود را دوا نکرده‌اید» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱)؛ زیرا هر دو نظام، در نفی افق قدسی و تقلیل انسان به مادیت مشترکند. لذا راه برون‌رفت از بن‌بست مدرن، نه اصلاح ساختارهای مادی، بلکه تحول در تلقی از حقیقت انسان است. امام مشکل اصلی را «... مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش» می‌داند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱). در این نقطه، انسان مثاله به‌مثابه یک‌تر انسان‌شناختی ظاهر می‌شود: انسانی که مقاومت او، نه از سر ستیز ایدئولوژیک، بلکه از وفاداری عقلانی به حقیقت وجودی خویش برمی‌خیزد.

#### ۲-۳-۴. فطرت و عقلانیت توحیدی؛ اساس معرفت الهی

در افق مفهومی نامه امام خمینی به گورباچف، طرح مسئله فطرت و عقلانیت توحیدی ناظر به بازسازی بنیان معرفت انسانی است. امام بحران معرفتی مدرن را در انحصار معیار شناخت به حس می‌بیند؛ انحصاری که موجب می‌شود هر آنچه محسوس نیست، از قلمرو علم خارج گردد. این نقد در خود نامه به‌صراحت بیان می‌شود؛ آنجا که امام یادآور می‌شود «مادیون معیار شناخت را در جهان‌بینی ... را «حس» دانسته» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۲) و غیرمحسوس را غیرعلمی تلقی می‌کند. در مقابل، جهان‌بینی الهی عقل را در کنار حس، معیار معتبر شناخت می‌داند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۲). در این چهارچوب، تأکید ایشان بر تجرد نفس واجد دلالتی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است. امام با اشاره به بداهت خودآگاهی، نشان می‌دهد که ماده از خود بی‌خبر است، حال آنکه انسان از خود، رنج‌ها و خواست‌های خویش آگاه است؛ از این رو، در انسان چیزی فراتر از ماده وجود دارد

که با مرگ جسم از میان نمی‌رود (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۳). این استدلال، بنیان انسان‌شناسی مادی را از درون با چالش مواجه می‌سازد. بر همین مبنا، علم نیز شأنی فراتر از ابزار تصرف پیدا می‌کند. امام علم را حقیقتی نوری می‌فهمد که با تجرد پیوند دارد و تنها در افق عقل متصل به معنا قابل فهم است. در این دستگاه، عقل منفک از فطرت، به عقل ابزاری فروکاسته می‌شود و توان درک حقیقت را از دست می‌دهد؛ اما عقل متصل به فطرت، امکان معرفت الهی را فراهم می‌سازد (محمودی کیا، ۱۴۰۳، صص. ۲۰-۱۶).

### ۳-۳-۴. نقد انسان‌شناسی مادی و افق معنای قدسی

نامه امام خمینی به گورباچف را می‌توان مواجهه‌ای بنیانی با نوعی خاص از انسان‌شناسی دانست که شالوده معرفتی و تمدنی جهان مدرن بر آن استوار شده است. امام، ریشه بحران‌های معاصر را نه در تعارض‌های سطحی سیاسی یا ناکارآمدی‌های اقتصادی، بلکه در خطایی بنیادین در تعریف حقیقت انسان صورت‌بندی می‌کند؛ خطایی که انسان را در چهارچوب فرایندهای مادی و مناسبات عینی فرو می‌کاهد. تصریح ایشان مبنی بر اینکه «مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست، مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۲۲۱)، ناظر به همین سطح عمیق‌تر بحران است؛ سطحی که در آن مسئله اصلی، گسست انسان از افق قدسی و تقلیل او به موجودی صرفاً مادی است. در افق انسان‌شناسی مادی، انسان نه به‌مثابه موجودی معناجو و متعالی، بلکه به‌عنوان عنصری در شبکه تولید، مصرف و قدرت تعریف می‌شود. چنین تعریفی، به‌طور ساختاری، از تبیین ابعاد آگاهی، اندیشه و طلب کمال در انسان ناتوان است. امام این فروکاست را خطایی بنیادین می‌داند؛ زیرا انسان به‌نحو بدیهی از خویش آگاه است، حال آنکه ماده، به‌عنوان ماده، «از خود بی‌خبر است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۲۲۳). این تمایز، دلالتی روشن بر وجود ساحتی فرامادی در حقیقت انسان دارد و نشان می‌دهد که تقلیل انسان به سطحی صرفاً زیست‌شناختی یا تاریخی، به معنای نادیده گرفتن بنیادی‌ترین مؤلفه‌های هویتی اوست. براین اساس، امام بحران معنویت در جهان معاصر را پدیده‌ای تصادفی یا صرفاً فرهنگی تلقی نمی‌کند، بلکه آن را پیامد مستقیم انسان‌شناسی مادی می‌داند؛ انسان‌شناسی‌ای که پیوند انسان بامعنا، غایت و حقیقت متعالی را انکار کرده است. این بحران، به‌رغم تفاوت‌های نهادی و

ایدئولوژیک، شرق و غرب را به‌طور هم‌زمان دربر گرفته است و نشان می‌دهد که اختلاف میان نظام‌های مادی، اختلافی عرضی است، نه بنیانی (جوادی‌آملی، ۱۳۷۸، صص. ۲۴-۱۸)؛ از این رو، امام هشدار می‌دهد که عبور از سوسیالیسم به سرمایه‌داری، مادامی که تعریف انسان مادی باقی بماند، تغییری در سرنوشت بشر ایجاد نمی‌کند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، صص. ۲۲۲-۲۲۱).

پیامدهای این انسان‌شناسی فروکاسته، در سطح تمدنی به‌روشنی آشکار می‌شود. هنگامی که انسان صرفاً موجودی مادی تلقی گردد، سیاست به مدیریت منافع محدود می‌شود و اخلاق به ابزاری برای تنظیم رفتارهای اجتماعی تحویل می‌گردد. در چنین نظامی، کرامت انسانی، آزادی و عدالت، معنا و بنیان وجودی خویش را از دست می‌دهند و به مفاهیمی صرفاً کارکردی بدل می‌شوند. امام، با عبور از این افق، بر ضرورت گشودن افق معنای قدسی تأکید می‌کند؛ افقی که در آن، انسان نه صرفاً کنشگری عقلانی، بلکه موجودی مسئول در برابر حقیقت فهم می‌شود و کنش او - از جمله کنش سیاسی - در پرتو این مسئولیت معنا می‌یابد. بر این اساس، نقد انسان‌شناسی مادی در نامه امام خمینی، صرفاً نفی یک نظریه فلسفی یا اجتماعی خاص نیست، بلکه تلاشی برای احیای بنیان‌های معنایی تمدن به شمار می‌آید. بازگشت به افق قدسی به معنای نفی عقل یا تجربه نیست، بلکه به منزله بازجای‌گذاری آن‌ها در نسبت با حقیقت انسان است؛ نسبتی که در آن عقل و تجربه ذیل معنا سامان می‌یابند، نه در تقابل با آن. از این منظر، نامه امام، با عبور از سطح جدال‌های ایدئولوژیک، مسئله انسان را به‌عنوان محور اصلی تمدن مدرن بازتعریف می‌کند و امکان‌های بدیلی برای فهم آینده انسانی پیش می‌نهد؛ آینده‌ای که بدون بازاندیشی در انسان‌شناسی، تحقق آن ممکن نخواهد بود.

#### ۴-۳-۴. اسلام به‌مثابه نظام نجات معرفتی و اجتماعی

در منطق هرمنوتیکی نامه امام خمینی به گورباچف، اسلام نه به‌عنوان ایدئولوژی رقیب نظام‌های مسلط، بلکه به‌مثابه نظامی نجات‌بخش در ساحت معرفت و اجتماع طرح می‌شود. امام با جابجا کردن آگاهانه کانون مناقشه از سطوح سیاسی و اقتصادی به لایه‌های بنیادین معرفتی و انسان‌شناختی، مسئله اصلی تمدن مدرن را نه در ناکارآمدی مقطعی ساختارها، بلکه

در گسست عقل از معنا، غایت و مسئولیت متافیزیکی انسان شناسایی می‌کند. از این منظر، بحران مدرنیته ریشه در تقلیل عقل به کارکرد ابزاری و فروکاست کنش انسانی به منطق سود و سلطه دارد. بر همین اساس، دعوت امام به تحقیق جدی در اسلام (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۵) نه دعوتی تبلیغی یا ایدئولوژیک، بلکه فراخوانی عقلانی برای بازاندیشی در مبانی معرفتی و الگوی انسان‌شناختی حاکم بر تمدن مدرن است؛ فراخوانی که در آن، اسلام به‌مثابه منظومه‌ای جامع برای بازپیوند عقل، معنا و حیات اجتماعی عرضه می‌شود. در این چهارچوب، بحران انسان معاصر بیش از آنکه حاصل نابرابری‌های اقتصادی یا تعارض‌های سیاسی باشد، پیامد شکاف ساختاری میان عقل، ارزش و زیست‌جهان اجتماعی است؛ شکافی که ترمیم آن مستلزم بازتعریف نسبت انسان با حقیقت و مسئولیت تاریخی خویش است. در امتداد این رویکرد، امام اسلام را نه مجموعه‌ای از احکام پراکنده یا هویتی صرفاً فرهنگی، بلکه نظامی یکپارچه می‌فهمد که توان پاسخ‌گویی هم‌زمان به نیازهای معرفتی، اخلاقی و اجتماعی انسان را داراست. تأکید ایشان بر محدود بودن افق انسان‌شناختی مکاتب مادی و فروکاست آن‌ها به ساحت‌های اقتصادی و تاریخی زیست بشر (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۲۱)، ناظر به همین تفاوت بنیادین است؛ تفاوتی که از نگاه امام، در مکاتب مادی از جمله مارکسیسم موجب تقلیل‌یافته‌ای از انسان و ناتوانی در درک تمام‌ساحتی حقیقت وجودی او می‌شود (سلیمی، ۱۳۹۵، صص. ۲۷-۲۹). از این رو، نجات در منطق امام، صرفاً به معنای رهایی از فقر یا استثمار نیست، بلکه به معنای عبور از تقلیل انسان به موجودی صرفاً مادی، تاریخی و ابزارمند است.

اسلام در این افق، ظرفیتی دارد که می‌تواند پیوند گسسته میان معنا و زندگی اجتماعی را بازسازی کند. برخلاف الگوهای سکولار که دین را به حوزه‌ای خصوصی محدود می‌سازند، اسلام امکان حضور معنا را در عرصه‌های مختلف حیات جمعی فراهم می‌آورد، بی‌آنکه به ابزاری ایدئولوژیک برای قدرت فروکاسته شود. از همین رو، امام هم‌زمان با نقد سکولاریسم، نسبت به مذهب ابزاری نیز هشدار می‌دهد؛ مذهبی که به جای گشودن افق‌های بخش‌بخش برای انسان، در خدمت تثبیت نظم‌های مسلط قرار می‌گیرد. این تمایز، اسلام را نه به‌مثابه ابزار سیاست، بلکه به‌عنوان بدیلی معرفتی و اخلاقی برای سامان‌دهی زندگی فردی و جمعی مطرح می‌سازد. در سطح اجتماعی و تمدنی، اسلام به‌مثابه نظام نجات، امکان بازتعریف مفاهیمی

چون آزادی، عدالت و کرامت انسانی را فراهم می‌کند. آزادی در این چهارچوب، نه رهایی از هر قید معنوی، بلکه رهایی از اسارت در منطق تقلیل‌گرای مادی است؛ و عدالت، نه صرفاً توزیع منابع، بلکه استقرار نظامی هماهنگ با حقیقت وجودی انسان. چنین برداشتی، سیاست را از سطح مدیریت تکنیکی فراتر می‌برد و آن را به عرصه‌ای برای تحقق معنا در حیات جمعی بدل می‌سازد. براین اساس، اسلام در نامه امام خمینی به گورباچف به مثابه پیشنهادی تمدنی عرضه می‌شود که هدف آن گشودن افق نجات انسان از بن‌بست‌های معرفتی و اجتماعی مدرنیته است؛ نجاتی که نه در نفی دستاوردهای بشری، بلکه در بازجای‌گذاری آن‌ها در افق حقیقت انسانی معنا می‌یابد.

### نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان فراتر از یک جابجایی سیاسی، ظهور نوعی بازخوانی انسان‌شناختی در تاریخ معاصر دانست؛ بازخوانی‌ای که با رهبری امام خمینی، نسبت انسان با حقیقت، قدرت و آزادی را در افقی تازه صورت‌بندی کرد. در این رخداد، انسان دیگر صرفاً کنشگری اجتماعی یا موضوع سیاست نیست، بلکه به مثابه موجودی برخوردار از ساحت قدسی و فاعلیت معنابخش در تاریخ بازتعریف می‌شود. از این منظر، انقلاب اسلامی لحظه‌ای است که در آن امکان تاریخی «انسان مثاله» به عنوان افقی بدیل در برابر انسان فروکاسته مدرن آشکار می‌گردد. بر پایه یافته‌های این پژوهش، اندیشه سیاسی امام خمینی واجد نوعی منطق درونی است که از تلفیق عرفان، فلسفه و شریعت شکل می‌گیرد و به بازتعریف عقلانیت می‌انجامد. عقل قدسی در این چهارچوب، نه نفی عقل ابزاری، بلکه ارتقای آن در نسبت با فطرت و معناست؛ عقلی که می‌تواند مبنای سامان‌بخشی حیات اجتماعی قرار گیرد، بی‌آنکه در دام خودبنیادی یا سلطه‌محوری فروغلتد. بدین سان، سیاست در منطق امام نه عرصه اعمال قدرت صرف، بلکه ساحتی از تجلی معرفت قدسی در نظم اجتماعی فهم می‌شود. در این افق مفهومی، مقاومت در اندیشه امام خمینی صرفاً واکنشی سیاسی یا تدبیری موقت تلقی نمی‌شود، بلکه صورتی از عقلانیت وجودی است که در برابر نفی معنا، فروکاست انسان به ماده و گسست اخلاق از حقیقت شکل می‌گیرد. «الهیات مقاومت» بر همین اساس، مفهومی است که پیوند میان انسان‌شناسی الهیاتی و کنش تاریخی را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه وفاداری به حقیقت می‌تواند در عرصه سیاست و جامعه

صورت عینی بیابد، بی آنکه به ایدئولوژی بسته یا الگوی تحکمی فرو کاسته شود. از مجموع این تحلیل‌ها می‌توان دریافت که پروژه فکری امام خمینی واجد پیوستاری مفهومی است که در آن، انسان‌شناسی، عقلانیت، کنش سیاسی و افق تمدنی در انفصال از یکدیگر فهم نمی‌شوند. منطق حاکم بر این پیوستار، نه بر انباشت قدرت یا مهار تکنیکی جامعه، بلکه بر بازسازی معنا در نسبت انسان با حقیقت استوار است. بدین‌سان، نمودهای مختلف اندیشه امام، از مقاومت تا الهیات سیاسی و حکمرانی توحیدی، در بنیاد خود ریشه در فهم خاصی از فطرت، عقل و غایت انسان دارند که از ساحت فردی به عرصه اجتماع و تاریخ امتداد می‌یابد. نامه امام به گورباچف در چهارچوب این تحلیل، به‌مثابه بیانیه‌ای فلسفی-تمدنی تفسیر می‌شود که افق اندیشه امام را از سطح ملی به سطح جهانی گسترش می‌دهد. این نامه نه برنامه‌ای اجرایی، بلکه دعوتی به بازاندیشی در مبانی معرفتی انسان مدرن است؛ دعوتی برای رهایی عقل از تقلیل‌گرایی سکولار، اخلاق از نسبی‌گرایی و سیاست از مادیت. بدین‌سان، گفتار امام در این نامه را می‌توان ادامه منطقی همان پروژه‌ای دانست که انقلاب اسلامی در ساحت تاریخی آن را گشود. نتیجه نهایی پژوهش آن است که «انسان متأله» در اندیشه امام خمینی، هسته مفهومی الهیات مقاومت و پیش‌فرض نظری هرگونه صورت‌بندی از حکمرانی توحیدی است. این حکمرانی نه به‌عنوان الگویی کامل و از پیش تحقق‌یافته، بلکه به‌مثابه افقی نظری برای بازتنظیم نسبت انسان، عقل و قدرت قابل فهم است. در این افق، فاعلیت سیاسی امتداد ادراک قدسی تلقی می‌شود و عدالت، صورت اجتماعی پابندی به حقیقت معنا می‌یابد. بر این اساس، اهمیت اندیشه امام خمینی در روزگار معاصر، نه صرفاً در ارائه پاسخ‌هایی قطعی، بلکه در گشودن امکان تفکری بدیل نهفته است؛ تفکری که در آن، انسان بار دیگر به‌عنوان مبدأ معنا و مسئول تاریخ شناخته می‌شود. چنین افقی نشان می‌دهد که منطق مقاومت و حکمرانی توحیدی، پیش از آنکه نسخه‌ای اجرایی باشد، افق بازسازی عقلانیت و معنا در جهان معاصر است.

## منابع

- احمدپور، علی (۱۴۰۱). نقش فطرت و طبیعت انسان در سیر صعودی و نزولی او از دیدگاه امام خمینی. *نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان*، ۱۲(۲)، ۹-۲۹  
<https://doi.org/10.22059/jstmt.2022.318562.1440>
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۹). *بینش‌های علم سیاست: در باب روش*. ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ جاوید.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۸). شرح حدیث «جنود عقل و جهل». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۹). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- پارسایان، حمید (۱۳۸۳). *علم و فلسفه*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه.
- تولی، جیمز (۱۳۸۳). روش‌شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی. ترجمه غلامرضا بهروز لک. *علوم سیاسی*، ۷(۲۸)، ۸۴-۵۷. <http://noo.rs/wFhGI>
- جعفری، سید اصغر (۱۳۹۵). نقش امام خمینی در شکل‌گیری قطب قدرت اسلامی. *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، ۵(۲)، ۱۰۳-۷۵.  
[https://psiw.journals.ikiu.ac.ir/article\\_917.html](https://psiw.journals.ikiu.ac.ir/article_917.html)
- جوادی عاملی، عبدالله (۱۳۷۸). *آوای توحید*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *تفسیر انسان به انسان*. قم: انتشارات اسراء.
- حقیقت، صادق (۱۳۹۳). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- درویشی سه تلانی، فرهاد (۱۳۸۷). نامه امام خمینی به گورباچف. *مطالعات انقلاب اسلام*، ۴(۱۳)، ۴۸-۲۷. <https://enghelab.maaref.ac.ir/article-1-1847-fa.html>
- دیرکس، هانس (۱۳۸۹). *انسان‌شناسی فلسفی*. ترجمه محمدرضا بهشتی، تهران: هرمس.
- رسولی شریانی، رضا، جمشیدی‌راد، محمدصادق و خودروان، حسن (۱۳۹۲). تبلور انسان‌شناسی صدرایی در نهضت امام خمینی. *حکمت صدرایی*، ۲(۱)، ۳۱-۴۲.  
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23221992.1392.2.1.4.3>

- سلطانی، مصطفی، فرمانیان، مهدی و روحی، نبی‌الله (۱۳۹۸). بنیان‌های فکری تمدن نوین اسلامی در اندیشه مقام معظم رهبری. *مطالعات راهبردی ناجا*، ۴ (۱۴)، ۵۵-۲۹.  
<https://www.sid.ir/paper/270256/fa>
- سلیمی، عبدالله (۱۳۹۵). دعوت توحیدی (نامه تاریخی حضرت امام خمینی به میخائیل گورباچف). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عراقی، عبدالله (۱۳۹۴). نقش حزب الله لبنان در امنیت منطقه غرب آسیا با تأکید بر حمایت و پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران. *سیاست دفاعی*، ۲۴ (۹۳)، ۱۰۱-۱۴۲.  
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10255087.1394.24.93.6.8>
- عروتنی موفق، اکبر (۱۳۹۵). مبانی هستی‌شناسی اندیشه سیاسی امام خمینی. *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، ۶ (۲۱)، ۶۷-۵۱.  
<https://doi.org/10.22084/rjir.2017.1779>
- غفاری هشتچین، زاهد، محمدی، زهره و نیکونهاد، ایوب (۱۴۰۰). سناریوهای پیشروی آینده محور مقاومت بر اساس عدم قطعیت‌های بحرانی. *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۱۱ (۴۱)، ۱۹-۴۰.  
<https://doi.org/10.22084/rjir.2021.24637.3358>
- فلاحت‌پیشه، حشمت‌الله و نوروزی، مجتبی (۱۳۹۶). مبانی انسانی پیشرفت سیاسی از دیدگاه اسلام. *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۶ (۲۳)، ۵۹-۸۳.  
<https://doi.org/10.22054/qps.2018.17133.1480>
- فوکو، میشل (۱۴۰۴). ایران روح یک جهان بی‌روح. ترجمه نیکو سرخوش، تهران: نی.
- قاسمی، علی (۱۳۹۹). فهم مسئله اصلی اندیشه سیاسی سعدی. *رهیافت سیاسی بین‌المللی*، ۱۲ (۲)، ۴۱-۶۸.  
<https://doi.org/10.29252/pij.2021.100835>
- کمالی‌زاده، محمد و باقری‌دولت‌آبادی، علی (۱۴۰۰). مبانی نظری و شاخص‌های جامعه اسلامی در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۱۰ (۴)، ۱۷۵-۱۹۹.  
<https://doi.org/20.1001.1.23222573.1400.10.4.8.4>
- کیا، حسین، فرخ نژاد، رضا و خیامی، عبدالکریم (۱۴۰۱). راهبردهای ارتباطی برای تحقق تمدن نوین اسلامی ایرانی. *مطالعات میان‌رشته‌ای تمدنی انقلاب اسلامی*، ۱ (۲)، ۶۱-۷۸.  
<https://doi.org/10.28211685/CIR.2204.1033.1.2.3>

- محمدی، منوچهر (۱۳۹۶). انقلاب اسلامی ایران: زمینه‌ها، پیامدها و دستاوردها. تهران: سمت
- محمودی رجا، سیدزکریا (۱۴۰۴). الگوی اندیشه‌های آیت‌الله خامنه‌ای برای تحقق عدالت فرهنگی در بستر تنوع قومی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه انقلاب اسلامی.
- محمودی رجا، سید زکریا، باقری دولت آبادی، علی و راوش، بهنام (۱۳۹۵). بررسی محور مقاومت و آینده نظام سلطه با استفاده از نظریه نظام جهانی. مطالعات بیداری اسلامی، ۷ (۱۴)، ۲۸۷. <https://doi.org/20.1001.1.23225645.1397.7.14.1.6>
- محمودی رجا، سیدزکریا و آل سیدغفور، سیدمحسن (۱۴۰۴). هویت اسلامی در تنگنای تکفیر؛ واکاوی انتقادی بحران و چشم‌انداز نوین تقریب مذهبی بر محور اندیشه‌های شیخ شلتوت. نظریه‌های اجتماعی متفکران اسلامی، ۱۵ (۴)، ۱۳۳-۱۵۹. <https://doi.org/10.22059/jstmt.2025.399291.1813>
- محمودی کیا، محمد (۱۴۰۳). تأملی بر مبانی شناخت در اندیشه سیاسی امام خمینی. پژوهشنامه متین، ۲۶ (۱۰۴)، ۱۱۰۸۱. <https://doi.org/10.22034/matin.2023.396245.2161>
- مقیمی، غلامحسین (۱۳۹۱). مبانی انسان‌شناختی اندیشه سیاسی امام خمینی (نظریه استهدایی فطری). طلوع نور، ۱۰ (۳۹)، ۲۶۵. <https://ensani.ir/fa/article/author/62222>
- مهربانی کوشکی، راضیه (۱۴۰۰). مبانی انسان‌شناختی اندیشه سیاسی امام خمینی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- میرباقری، محمدمهدی (۱۳۹۶). در شناخت غرب. قم: انتشارات مؤسسه فرهنگی فجر ولایت.
- میرزایی، جلال (۱۳۹۰). مبانی انسان‌شناسی در اندیشه سیاسی امام خمینی. پژوهش‌های اسلامی، ۵ (۷)، ۱۵۱-۱۶۶. <https://doi.org/10.22103/jir.2012.441>
- میرزایی، رضا و خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹). چستی انسان‌شناسی. انسان‌پژوهی دینی، ۷ (۲۴)، ۶۳-۳۵. [https://jir.uk.ac.ir/article\\_441.html](https://jir.uk.ac.ir/article_441.html)
- ناصح، علی احمد و اسدی، مجید (۱۳۹۵). انسان‌شناسی در اندیشه امام خمینی. پژوهشنامه متین، ۱۸ (۷۱)، ۱۲۹-۱۴۳. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.24236462.1395.18.71.7.6>

- نصر اصفهانی، محسن، گرانی، زهرا و علیاری، حسن (۱۴۰۲). بررسی تأثیر شکل‌گیری و گسترش قدرت محور

مقاومت اسلامی بر افول هژمونی آمریکا در منطقه غرب آسیا. *مطالعات بیداری اسلامی*، ۲۱ (۱)، ۱۴۸-۱۲۹. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23225645.1402.12.1.6.0>

- هاشم پور، پیروز و حقیقی، علی محمد (۱۳۹۹). رابطه انقلاب اسلامی ایران و محور مقاومت در هویت بخشی. *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، ۱۰ (۴)، ۲۴۲-۲۱۱.

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23222980.1399.10.4.1.8>

- همدانی، محمد علی و ملکوتیان، مصطفی (۱۴۰۱). نقش مبانی انسان‌شناسی امام خمینی در طراحی الگوی تراز مذاکره با دشمن. *مطالعات انقلاب اسلامی*، ۱۹ (۷۰)، ۸۰-۵۵.

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085834.1401.19.70.6.0>

-Clarke, V. & Braun, V. (2013) Teaching thematic analysis: Overcoming challenges and developing strategies for effective learning. *The Psychologist*, 26(2), 120123-. <https://uwe-repository.worktribe.com/output/937596>

-Skinner, Q. (1981). *Machiavelli: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press.

-Skinner, Q. (2002). *Visions of Politics*. Cambridge: Cambridge University Press